

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

اشعار روایت علاء به توقف لزوم بیع بر لفظ

«و يشعر به أيضاً رواية العلاء الواردة في نسبة الربح إلى أصل المال، قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الرجل يريد أن يبيع بيعا».

مرحوم شیخ می فرماید: همانطور که از روایت «انما يحلّ الكلام و يحرم الكلام»، استظهار کردیم که در ایجاب و لزوم بیع لفظ معتبر است، روایات دیگری هم اشعار به این مطلب دارد، یکی از این روایت‌ها را در بحث گذشته بیان کردند، دو روایت دیگر باقی مانده، که این دو روایت را هم تطبیق کنیم تا به مطلب بعد برسیم.

«و يشعر به»، اشعار دارد به اعتبار لفظ در لزوم بیع، «رواية العلاء الواردة في نسبة الربح إلى أصل المال»، مراد از «أصل المال»، «رأس المال» است. شخصی از امام - علیه السلام - سؤال می‌کند که مردی می‌خواهد بیعی انجام دهد، اینگونه می‌گوید: در هر ده تومان، دوازده تومان، یعنی در هر ده تومان، دوتومان به من سود بده. یا می‌گوید: در هر ده تومان، یازده تومان، یک تومان به من سود بده. آیا چنین معامله‌ای که هم «أصل المال» ذکر می‌شود، هم ربح نسبت به «رأس المال» بیان می‌شود، صحیح است؟

حضرت فرمودند: «لا بأس به» فرمودند: اشکالی ندارد، بعد تعلیلی آوردند: «إنما هذه المرافضة»، این بیع، بیع مراوضه است. مراوضه در لغت به دو معنا آمده، معنایی که در اینجا اراده شده این است که اگر دلایلی مالی که برای دیگری است را برای مشتری دیگری توصیف کند، بگوید: مالی سراغ دارم با این خصوصیات، بعد بگوید: اگر می‌خواهی برایت بیاورم مثلاً برای هر ده تومان، دوتومان، به من سود بده. حضرت فرمودند: این به عنوان مراوضه است و مراوضه اشکالی ندارد.

بعد حضرت جمله دومی را فرمودند: «إذا جمع البيع، جعله جملة واحدة»، وقتی که قصد بیع قطعی لازم را پیدا کرد، رأس المال و سود را جدا نکند، «جعله جملة واحدة»، به صورت یکپارچه بگوید، یعنی دلال بگوید: این را به دوازده تومان به تو می‌فروشم، نه اینکه بگوید: ده تومان خریدم، تو هم در این ده تومان به من سود بده.

تطبیق

روایتی وارد شده در نسبت ربح به اصل مال، اصل مال همان رأس مال است. «قال قلت لأبي عبد الله - عليه السلام -: الرجل

یرید آن بیع بیعاً»، مردی اراده می‌کند بیعی را انجام دهد، «آن بیع بیعاً»، هم می‌شود به همین ظاهرش معنا کرد که می‌خواهد یک بیعی انجام دهد، هم می‌شود بیعاً را به معنای مبیعاً معنا کرد، «آن بیع بیعاً»، یعنی «آن بیع مبیعاً»، مبیعی را می‌خواهد بفروشد.

«ويقول» دلال می‌گوید «ابیعک بده دوازده»، یعنی در هر ده تومان، دوتومان به من سود بده، یا «ده و یازده»، در هر ده تومان، یک تومان به من سود بده، آیا این معامله درست است؟ «فقال: لا بأس»، حضرت فرمود: اشکالی ندارد. «إنما هذه المرافضة»، این را بیع مرافضه می‌گویند، «مرافضه»، یعنی دلال قبل از اینکه معامله قطعی را انجام بدهد، اوصاف و خصوصیات و قیمت را با مشتری بحث کند.

«فإذا جمع البيع»، «جمع» به معنای «عزم» است، یعنی «فإذا جمع البيع جعله جملة واحدة»، به صورت یکپارچه بگوید، نگوید: ده و دوازده، بگوید: این را به تو دوازده تومان می‌فروشم. شاهد شیخ فهم مرحوم سید نعمت الله جزائری از روایت است که مرافضه قبل از عقد کراهت ندارد، حین العقد کراهت دارد، یعنی مرحوم جزائری فرموده: مقصود امام – علیه السلام – این است که قبل از گفتن صیغه «بعث» و «اشتریت»، اگر مرافضه یعنی همین نسبت بین ربح و اصل المال و دیگر خصوصیات مبیع بیان شد کراهت ندارد، اما حین العقد کراهت دارد.

«فإن ظاهره على ما فهمه بعض الشراح»، مرحوم جزائری شرحی بر تهذیب الأحکام شیخ طوسی دارد که بصورت مخطوط است و چاپ نشده. در آن شرح چنین فرموده: «أنه لا يكره ذلك في المرافضة التي قبل العقد»، «ذلك»، یعنی بیان نسبت ربح به اصل المال، «و إنما يكره حين العقد»، در حین عقد کراهت دارد. معلوم می‌شود در نظر جزائری عقد و بیع به صورت قطعی و لازم آن است که در آن لفظ دخالت دارد والا اگر لفظ دخالت نداشت، بین «قبل العقد» و «حين العقد» تفصیل دادن معنا نداشت.

اشعار صحیحہ ابن سنان به توقف لزوم بیع بر لفظ

آخرین روایت صحیحہ ابن سنان است، امام علیه السلام به یک دلالتی فرمود: «لا بأس بأن تبیع الرجل»، «تبیع»، باید بصورت مخاطب خوانده شود، بفروشی به مردی، «المتاع ليس عندك»، متاعی که ملک تو نیست. «تساومه»، یعنی «تقاوله»، متاع ملک تو نیست، اما می‌توانی راجع به متاع با مشتری دوم مقاوله کنی، یعنی بگوئی جنسی هست با این خصوصیات، می‌توانم بخرم و به تو بفروشم. «ثم تشتري له»، بروی بخری برای آن رجل، «نحو الذي طلب»، به آن نوعی که رجل طلب کرده. مثلاً گفته اگر بروی ده تومان بخری من از تو دوازده تومان می‌خرم، سیزده تومان می‌خرم.

«ثم توجه علي نفسك»، بیع را، بر خودت ایجاب کنی و قطعی کنی. «توجه علي نفسك»، معنایش این است که آن صیغه ایجاب و قبول را بین خودت و مالک متاع بخوانی. بنابراین «توجه» قرینه می‌شود که مراد از «تشتري»، انجام مقدمات بیع است، نه خود بیع. «تشتري»، یعنی بروی مقدماتش را انجام بدهی والا اگر «تشتري» را هم به معنای خود بیع قرار دهی، «توجه علي نفسك» معنا ندارد. بعد که خودت برای خودت خریدی و قطعی شد، «ثم تبیعه منه بعده» بعداً این را به آن رجل می‌فروشی.

شیخ انصاری در اینجا هم می‌فرماید: همین مقدار که امام مقاوله را جایز دانستند، اما فرمودند: حق ندارد قبل از خرید متاع، بین خودش و رجل، معامله را قطعی کند، شاهد بر این است که در لزوم بیع، لفظ معتبر هست، چون قطعی کردن معامله به این است که با لفظ انشاء کند. البته این فرمایشات شیخ انصاری است که اگر به حواشی مکاسب مراجعه شود، خیلی از محشین

مثل مرحوم سید، مرحوم ایروانی و عده دیگر اشکال کردند که هیچ یک از این سه روایت، حتی اشعار در اعتبار لفظ در لزوم بیع ندارد.

نتیجه گیری و خلاصه نظریه شیخ در باب معاطات

بحث کلیات معاطات تا اینجا تمام می شود، مرحوم شیخ از اینجا تنبیهاتی را برای معاطات بیان می کنند. قبل از آنکه تنبیهات را بیان کنیم، مناسب است نتیجه گیری و خلاصه نظریه شیخ را در باب معاطات بیان کنیم.

مرحوم شیخ در باب معاطات اولاً قائل شدند که معاطات مفید ملکیت است و قول به اباحه را نپذیرفتند. و بعد در اینکه آیا این ملکیت، ملکیت لازمه است یا جائزه؟ از مجموع کلماتشان استفاده می کنیم که ملکیت را ملکیت جائزه می داند، نه لازمه. در بعضی از شروحي که انصافاً دقیق هم هستند و شرح بسیار خوبی بر کتاب مکاسب به شمار می روند، بیان کردند که شیخ ملکیت لازمه را قائل شده که اینچنین نیست.

مرحوم شیخ برای لزوم، ابتداءً هفت دلیل بیان کردند، بعد فرمودند به چهار دلیل ما می گوئیم اصالة الزوم در معاطات تخصیص خورده؛ 1. اجماع بسیط 2. اجماع مرکب 3. سیره 4. روایت «إِنَّمَا يَحُلُّ الْكَلَامُ وَيَحْرَمُ الْكَلَامُ». در بین این چهار دلیل، اجماع بسیط و مرکب را رد کردند، اما سیره را پذیرفتند. و روایت «انما يحلل الكلام ويحرم الكلام» را هم در نهایت، بعد از بیان احتمالات متعدد در آن، فرمودند: «وكيف كان فلا تخلو الرواية عن اشعار أو ظهور»، این روایت خالی از اشعار یا ظهور بر اعتبار لفظ در لزوم نیست و چون در معاطات لفظ وجود ندارد، پس در نتیجه معاطات یک معامله جائزه است.

تنبیهات باب معاطات

تنبیه اول: وضعیت معاطات قبل از تصرفات مملکه

اولین تنبیه بحث در این است که آیا شرائطی که برای بیع لفظی بیان شده است، مثل اینکه در بیع لفظی طرفین باید بالغ باشند، در بیع لفظی غرر و جهالت در ثمن و مثن نباید باشد، و همچنین احکامی که برای بیع لفظی است، مثل اینکه در بیع لفظی، ربا نباید جریان داشته باشد خیارات در بیع لفظی جریان دارد. آیا شرائط و احکام بیع، در معاطات جریان دارد یا جریان ندارد؟

شیخ می فرماید: برای جواب این سؤال باید بررسی کنیم که آیا معاطات «بیع» یا معاطات «معاوضة مستقلة»؟ بعضی ها مثل مرحوم شهید در حواشی اش فرموده است: معاطات نه بیع است، نه صلح است، نه هبه است و نه اجاره، بلکه معاطات یک معاوضه مستقلة است. اگر معاوضه مستقلة باشد، شرائط بیع و احکام بیع در معاطات جریان ندارد، اما اگر گفتیم معاطات بیع است، شرائط و احکام بیع در آن جریان پیدا می کند.

برای جواب به سؤال لازم است، مبانی در باب معاطات را بیان کنیم، در معاطات مجموعاً چهار مبنا وجود داشت:

مبنای اول: معاطات مفید ملکیت لازمه است. «كما صرح به الشيخ المفيد»، شیخ مفید فرمود: معاطات مفید ملکیت لازمه است. اگر فقیهی این فتوای شیخ مفید را قائل شود، شکی ندارد که معاطات بیع است، هم عرفاً و هم شرعاً. در نتیجه شرائط بیع

و احکام بیع در آن جریان دارد.

مبنای دوم: معاطات با فرض قصد تملیک، مفید تملیک است. روی این مبنا هم معاطات «عرفاً و شرعاً بیع».

مبنای سوم: با فرض قصد تملیک، مفید اباحه است. روی این مبنا سوم، شیخ می‌فرماید: «معاطاة بیع عرفی و لیس بشرعی»، بیع شرعی نیست که ثمره‌اش را بیان می‌کنیم.

مبنای چهارم: صاحب جواهر فرمود: محل نزاع در باب معاطات، معاطاتی است که طرفین قصد اباحه دارند. روی قول به قصد اباحه، معاطات نه بیع عرفی است نه بیع شرعی.

از این چهار مورد، دو مورد تکلیفش روشن است؛ مورد اول و چهارم بحثی ندارد. مورد اول این بود که بگوییم معاطات مفید ملکیت لازمه است، لذا بیع عرفی و شرعی است و همه شروط و احکام بیع در آن جاری است. روی مبنای چهارم هم مسئله روشن است، وقتی طرفین در معاطات، قصد اباحه دارند، بیع نیست، چون بیع در جایی است که طرفین قصد بیع داشته باشند. قصد بیع همان قصد تملیک و ملکیت است. پس اگر طرفین قصد تملیک ندارند، قصد بیع هم ندارند، اگر قصد بیع نداشتند، معاطاتشان بیع نیست.

بنابر مبنای چهارم که معاطات نه عرفاً و نه شرعاً بیع نیست، چنانچه در اعتبار شروطی شک کنیم، وظیفه چیست؟ مثلاً شک می‌کنیم؛ آیا در معاطات غرر راه دارد یا ندارد؟ آیا اگر در ثمن و مثنی، عوض و معوض، مقداری جهالت باشد، اشکالی دارد یا نه؟ شیخ می‌فرماید روی این مبنا باید به دلیلی که می‌گوید معاطاتی که قصد اباحه دارند، مفید اباحه است، مراجعه کنیم. آن دلیل از این دو حال بیرون نیست؛ یا «الناس مسلطون علی اموالهم» است که از ادله لفظیه است یا اجماع و سیره است که از ادله غیر لفظیه است.

فرق بین ادله لفظیه و غیر لفظیه

در اصول یک فرق مهم بین ادله لفظیه و غیر لفظیه بیان شده است. در ادله لفظیه اصالة الإطلاق جریان دارد، مثلاً هنگام شک در اینکه مولا رقبه مؤمنه را می‌خواهد یا اعم از مؤمنه یا کافره را، می‌گویید «أعتق رقبته» اطلاق دارد، اما در ادله غیر لفظیه، ادله غیر لفظیه مثل اجماع، مثل سیره، اصالة الإطلاق جریان ندارد، لذا معروف است که در ادله غیر لفظیه باید به قدر متیقن اخذ کنیم و جایی برای اطلاق‌گیری نیست.

در ما نحن فیه، روی مبنای صاحب جواهر، اگر دلیل برای اباحه را دلیل لفظی قرار دادیم، مثل «الناس مسلطون علی اموالهم»، انسان سلطنت بر مالش دارد، می‌خواهد مالش را برای دیگری مباح کند در مقابل اینکه دیگری هم مالش را برای او مباح کند. در این صورت اگر شک کنیم؛ آیا در اینجا غرر و جهالت می‌تواند راه داشته باشد؟ می‌گوییم: اصالة الإطلاق وجود دارد، اصالة الإطلاق می‌گوید: اگر جهالت هم باشد، مانعی ندارد.

اما اگر دلیل بر اباحه را اجماع یا سیره قرار دادیم، اجماع و سیره دو دلیل غیر لفظی‌اند. دو دلیل لیبی‌اند. در ادله لیبیه باید به قدر متیقن اکتفا شود، لذا می‌گوییم: این اباحه، اباحه عوضیه واقع می‌شود، اما قدر متیقنش جایی است که جهالت نباشد.

دقت شود مرحوم شیخ اول روی أقوال در مسئله حکم مسأله را بررسی کردند، یعنی روی کلمات فقها آیا معاطات بیع هست؟

خودشان چه گفتند؟ آیا بیع دانستند؟ آیا بیع عرفی است یا شرعی؟ بعد از بیان کلمات فقها، نظریه خودشان را بیان می‌کنند.

تطبیق

«و ینبغی التنبیہ علی أمور؛ الأول: الظاهر: أنَّ المعاطاة قبل اللزوم علی القول بإفادتها الملك بیع»، معاطات قبل از لزوم، بنابر اینکه افاده ملک کند، بیع است. قید «قبل از لزوم» معاطاتی که مفید ملکیت لازمه باشد را خارج می‌کند. ملکیت لازمه را همه می‌گویند: «بیع عرفاً و شرعاً»، اما قبل از لزوم، بنابر افاده ملک، بیع است، یعنی هم بیع عرفی است هم بیع شرعی، بلکه ظاهر از کلام محقق ثانی در جامع المقاصد «أنَّه ممَّا لا کلام فیہ حتّٰی عند القائلین بكونها فاسدة» محقق ثانی فرموده: در بیع بودن معاطات کلامی نیست، حتی نزد کسانی که معاطات را بیع فاسد می‌دانند.

«ودلّ علی ذلک»، براینکه ای فقها معاطات را بنابر افاده ملک، بیع می‌دانند، تمسک و استدلال علما «له»، برای بیع بودن، برای افاده ملک، «بقوله تعالی احل الله البیع»، اشاره است به جائی که محقق ثانی جواب مرحوم علامه را داد، یک صغراً و کبراً درست کرد و اثبات کرد «احل الله البیع» شامل معاطات می‌شود، لذا بیع است.

«و أمّا علی القول بإفادتها للإباحة»، بنابراین که معاطات مفید اباحه باشد، «فالظاهر: أنَّها بیع عرفی لم یؤثّر شرعاً إلّا الإباحة»، فقط مفید اباحه شرعی است. بیع شرعی جائی است که ملکیت شرعی بیاید. بحث از اینجا شروع شد که آیا شرائط بیع در معاطات جریان دارد یا نه؟ گفتیم باید دید آیا معاطات بیع هست یا نه؟ برای اینکه بنیم معاطات بیع است، گفتیم چهار مبنا در معاطات وجود دارد، مرحوم شیخ یکی یکی مبانی را تکرار می‌کند و روی هر کدام می‌گوید کدام بیع است و روی کدام بیع نیست.

ممکن است اشکال شود به شیخ که روی قول به اباحه می‌فرماید: بیع عرفی است، پس اینکه در اول معاطات هفت یا هشت عبارت از شیخ طوسی و ابن زهره و ابن ادریس و دیگران آوردید که می‌گفتند: «لیست ببیع» را چطور جواب می‌دهید؟ شیخ می‌فرماید: «فنفي البیع عنها فی کلامهم»، در کلمات فقها و در معاهد اجماع که از معاطات نفی بیعیت کردند، مرادشان بیع لازم است. «هو البیع المفید شرعاً للزوم زیادة علی الملك»، علاوه بر ملک، «زیادة» یعنی «فضلاً عن الملك». «هذا»؛ این دو صورتی که ما بیان کردیم، «علی ما اخترناه سابقاً» چه اختیار کردیم؟ «من أنَّ مقصود المتعاطیین فی المعاطاة التملک و البیع».

اما روی مبناي صاحب جواهر، «و أمّا علی ما احتمله بعضهم؛ بل استظهره من أنَّ محلّ الکلام هو ما إذا قصدا مجرد الإباحة»، محل نزاع جائی است که اباحه را قصد کرده باشند، «فلا إشکال فی عدم کونها بیعاً عرفاً، و لا شرعاً» طبق نظریه صاحب جواهر، معاطات نه بیع عرفی است و نه بیع شرعی، دلیلش این است که بیع جائی است که قصد تملیک باشد. آنجائی که قصد اباحه باشد، بیع نیست.

«وعلی هذا» روی مبناي صاحب جواهر اگر در اعتبار شیء ای در معاطات شک کنیم، «فلا بدّ عند الشک فی إعتبار شرط فیها»، آیا جهالت مضر به معاطات است و نباید باشد؟ «فلا بدّ من الرجوع إلی الأدلة الدالة علی صحّة هذه الاباحة العوضیة»، ادله ای که می‌گوید: این اباحه عوضیه صحیح است. دلیلی که می‌گوید: این اباحه عوضیه صحیح است «من خصوصاً أو عموم»، دلیل خاص یا دلیل عام. «و حیث إنَّ المناسب لهذا القول»، مناسب برای قول صاحب جواهر «التمسک فی مشروعیته»، تمسک در مشروعیت اباحه عوضیه، «بعموم الناس مسلطون علی اموالهم».

صاحب جواهر نمی‌تواند به احل الله البیع تمسک کند، چون روی این قول معاطات نه بیع عرفی است نه بیع شرعی. پس صاحب جواهر باید به دلیلی تمسک کند که لفظ بیع، در آن نباشد، مثل «الناس مسلطون علی اموالهم»، «کان مقتضی القاعدة

هو نفي شرطية غير ما ثبت شرطية»، اگر چیزی شرطیتش برای ما یقینی است، بحثی نیست، اما اگر شرطیتش مشکوک باشد، مثلاً در بیع لفظی ثمن و مئمن باید معلوم باشد، اما در اباحه عوضیه هم ثمن و مئمن باید معلوم باشد؛ شک می‌کنیم به اطلاق «الناس مسلطون علی اموالهم» تمسک می‌کنیم.

«الناس مسلطون» می‌گوید: مالت را برای دیگری مباح کن، اعم از اینکه دیگری به مالت علم داشته باشد یا نداشته باشد. دیگری هم مالش را برای شما مباح کند، اعم از اینکه شما به مالش علم داشته باشید یا نداشته باشید.

«كما أنه لو تمسك لها بالسيرة»، اگر برای این مشروعیت تمسک شود، «كان مقتضى القاعدة العكس»، مقتضای قاعده عکس است، یعنی تمسک به اصالة الاطلاق جا ندارد، دلیلش این است که در ادله غیر لفظیه، جای اصالة الاطلاق نیست، اطلاق از اوصاف لفظ است. «و الحاصل: أن المرجع على هذا»، یعنی بنابر قول صاحب جواهر، «عند الشك في شروطها»، هنگام شک در شروط این معاطات مرجع، «هي أدلة هذه المعاملة»، ادله این معامله است، یعنی ادله معامله اباحه عوضیه، «سواء اعتبرت في البيع أم لا»، اعم از اینکه این شروط در بیع لفظی معتبر باشد یا نباشد.

حکم شروط مشکوک در معاطات روی مبنای شیخ

مرحوم شیخ تا اینجا تقریباً روی کلمات دیگران، مسئله را قضاوت کرد، از اینجا روی نظر خودشان که بر خلاف صاحب جواهر فرمودند: محل نزاع جایی است که طرفین قصد تملیک دارند، بحث می‌کنند. آیا معاطات بیع است؟ آیا شروط بیع در معاطات جاری است؟ می‌فرمایند: روی این مبنا که قصد طرفین ملکیت است، سه نظریه وجود داد؛ 1. شروط بیع مطلقاً جاری است. 2. مطلقاً جاری نیست. 3. اگر مفید ملکیت باشد، شروط بیع جاری است و اگر مفید اباحه باشد، جاری نیست.

دلیل قول اول: قول اول می‌گوید: معاطات همین مقدار که در آن قصد تملیک است، اعم از این که مفید ملکیت باشد یا مفید اباحه، همه شروط در آن جریان دارد. در وجه آن می‌گوییم: همین مقدار که قصد تملیک است، سبب می‌شود معاطات عرفاً بیع شود، نیازی به بیع شرعی نداریم، چون «احل الله البيع» شاملش می‌شود، لذا شروط معتبر در بیع در آن جریان پیدا می‌کند.

دلیل قول دوم: آنچه از نص و فتاوی فقها استفاده می‌شود این است که شروط بیع را، برای بیع لازم بیان کرده اند، لذا این شروط به شروط بیع لازم انصراف دارد. معاطات بیع لازم نیست، پس این شروط مطلقاً، چه معاطات مفید ملکیت باشد، چه مفید اباحه، در آن جریان ندارد.

دلیل قول سوم: از دلیل قول اول و قول دوم، دلیل قول سوم روشن می‌شود.

تطبیق

«و أمّا على المختار: من أن الكلام فيما قصد به البيع»، کلام و نزاع در جایی است که قصد بیع شده، «فهل يشترط فيه شروط البيع مطلقاً»، چه معاطات مفید ملک باشد، چه مفید اباحه، «أم لا كذلك، أم يبتني على القول بإفادتها للملك؟»، اگر گفتیم معاطات مفید ملک است، شرائط معتبر است، «و القول بعدم إفادتها إلا بالإباحة»، اگر گفتیم مفید ملک نیست و مفید اباحه است، معتبر نیست، «وجوه ثلاثة».

«يشهد للأول»، دليل وجه اول را ذکر مي کنند که می گفت: مطلقاً چه مفيد ملك باشد، چه مفيد اباحه، شروط معتبر است، «كونها بيعاً عرفاً»، مي فرمايد شرط اينکه «احل الله البيع» يا شروط بيع در معامله ای جريان پيدا کند، اين است که آن معامله نزد عرف بيع باشد. چرا عرفاً بيع است؟ چون قصد تمليك است. «فيشترط فيها جميع ما دلّ على اشتراطه في البيع»، جميع آن ادله اي که در بيع دلالت بر اعتبار شرطی دارد، در معاطات دلالت بر اعتبار آن شرط دارد.

«و يؤيده» اين اشتراط را، «أن محلّ النزاع بين العامّة و الخاصّة في المعاطاة هو: أن الصيغة معتبرة في البيع كسائر الشرائط، أم لا؟ وقتي به محل نزاع در معاطات، بين عامه و خاصه مراجعه مي كنيم، محل نزاع اين است که مي گويند: معامله اي داريم، همه شرائط بيع را دارد، الّا لفظ، مي خواهيم ببينيم، اين معامله صحيح است يا نه؟ پس فرض مي گيرند جميع شرائط غير از صيغه را دارا است. با اين فرض مي گويند: آيا صيغه معتبر است «كسائر الشرائط ام لا؟»

«كما يفصح عنه»، همانطور که از اين پرده برمي دارد «عنوان المسألة في كتب كثير من الخاصّة و العامّة، فما انتفى فيه غير الصيغة من شروط البيع»، اگر شرط ديگري غير از صيغه منتفي شود، «خارج عن هذا العنوان»، از عنوان محل نزاع خارج مي شود، «و إن فرض مشاركاً له في الحكم»، ولو فرض كنيم که با بيع لفظي در حكم مشاركت دارد.

«و لذا»، يعني بخاطر اينکه علما در معاطاتي نزاع مي کنند که همه شرائط را دارد، اما فقط صيغه را ندارد، «ادّعى في الحقائق أن المشهور بين القائلين بعدم لزوم المعاطاة»، صاحب حقائق فرموده: مشهور قائلين به عدم لزوم، قائل به «صحّة المعاطاة المذكورة»، مي گويند: اين معاطات غير لازمه صحيح است، «إذا استكملت شروط البيع»، اگر شروط بيع را داشته باشد، «غير الصيغة المخصوصة، و أنها تفيد إباحة تصرف كلّ منهما فيما صار إليه من العوض»، «وأنها» تفسير براي معاطات است. اين معاطات مفيد اباحه «تصرف كلّ من المتعاطيين» است، در آنچه که در اختيار ديگري آمده، «من العوض».

اينکه صاحب حقائق گفته: «أن المشهور بين القائلين...»، مقابلش ممکن است کسانی باشند که بگويند: در محل نزاع در معاطات، استكمال همه شرائط لازم نيست. شيخ مي فرمايد: اين اشتباه را نکنيد، مقابل مشهور کسانی هستند که معاطات را یک معامله و بيع فاسد مي دانند.

«و مقابل المشهور في كلامه، قول العلامة - رحمه الله - في النهاية بفساد المعاطاة، كما صرح به بعد ذلك»، «صرح» يعني خود صاحب حقائق، صاحب حقائق تصريح کرده به اين فساد بعد از آنکه قول مشهور را آورده. «فلا يكون كلامه موهماً لثبوت الخلاف»، پس كلام صاحب حقائق موهم ثبوت خلاف «في اشتراط صحّة المعاطاة باستجماع شرائط البيع» نيست، يعني کسی نبايد خيال کند صاحب حقائق مي گويد: علما در معاطات، غير از مسئله صيغه از اين نظر که بقيه شروط مستجمع باشند يا نباشند، نزاع دارند.

اين مسلم است که معاطاتي که حکمش را بيان کردند و گفتند لازم نيست، مراد معاطاتي است که جميع شروط در آن وجود داشته باشد. «فلا يكون كلامه موهماً لثبوت الخلاف»، كلام صاحب حقائق موهم ثبوت خلاف بر اينکه صحت معاطات مشروط به استجماع شرائط بيع است، نيست، يعني قطعاً معاطاتي محل بحث است که مستجمع همه شرائط بيع غير از صيغه است.

وصلي الله علي سيدنا محمد وآله الطاهرين